



## گفت‌وگوی پری شاهپوند با امیر وارسته گریز از بازنمایی

روایت امیر وارسته از ماهی‌ها در تنگ نمی‌میرند

آیا عمومی‌سازی در هنر و ادبیات، متناظر با بازنمایی است؟ خیر! اینجا همان وهله طلایی در فهمیدن هنر عمومی است یا حتی اجتماعی خطاب‌کردن یک اجرای هنری. چیدمان اجرای ماهی‌ها در تنگ نمی‌میرند، همان ارائه در هنر عمومی است که چشم‌اندازش گریز از بازنمایی را گوشه می‌زند؛ چنان‌که شما را مشغول به ترجمه می‌کند و مخاطب را برابر تصویرگری مکتوبات یک نویسنده می‌گذارد. «بازنمایی» در اینجا مربوط به واقعه و وضعیت است، نه به آفرینش هنری. خاکستری‌ها و سیاهی‌های وضعیت، نشان از سوگواری، خشم، عصیان و آگاهی اجتماعی دارد. «مردم» با هنرمندی زهرا حبیبی، مابازایی از شخصیت‌های بسیار قصه صمد شده‌اند و تنگ‌های شیشه‌ای را پس می‌زنند. پرواز می‌کنند و هرکدام به سویی روانه‌اند؛ اما آیا زنده می‌مانند یا می‌میرند؟! شاید شناساترین آبژکتیو (امر عینی) اجرا، ماهی سیاه کوچولوی فرشید مثقالی است که این بار نرگس محمدیان مجسمش کرده است. این حجم سه‌متری بر پهنه‌ای سپید جا خوش کرده است. به سمت دریا می‌رود؛ اما داعیه رهبری دیگران را حتی برای لحظه‌ای در سر نپروراند است؛ اما چشم ماهی، مثقالی قرمز بود و حالا هیچ رنگی ندارد و حفره‌ای توخالی است. انگار که فرصتی پیش آمده است برای خلق سیاه‌چاله‌هایی که دلوز آن را از انباشتگی خطوط گریز زاویه‌دار می‌داند و نشان از مخدر دارند. از عادت. اعتیاد. حضور پرفورماتیو (ماهیت اجرایی) نرگس محمدیان با پیرایش قرمز رنگش همچنان که جایگزین چشم ماهی شده است، بازتابی از زنانگی و واقعه دارد؛ پس روایت این اثر هنری را چنین خلاصه می‌کنیم: «نوروز است. چه بخواهیم یا نه! مردم خواهند آمد. مردمی که شادی در پیش دارند. مردمی که عزادارند. مردمی که دستشان به جیبشان می‌رسد یا آن‌هایی که دل‌خوش به تماشا زنده‌اند. نوروز معلم است. همیشه است. چه ما باشیم یا نباشیم.

کتاب آینه‌های دَر دار از هوشنگ گلشیری را می‌خواندم. آن چنان که همراه با معشوقه‌اش تمام قهوه‌های پاریس را چشیدم و هم‌نوا با گریه سیاهی که هر روز بر مزار هدایت لم می‌دهد، به یاد غلام‌حسین ساعدی زار می‌زنم؛ اما چرا کنار ایشان، جای صمد بهرنگی خالی است؟! آیا آرس، راز و اماندن از هجرت است یا گریز از بازنمایی در ساختار نژندِ روان نویسنده که به ماندن و جان‌کندن خو کرده است؟

بله، من می‌خواهم از ماهی سیاه کوچولو نقشی بزنم؛ اما اینجا «ادبیات» است که بر هنر مسلط است؛ پس شرط نقاشی، بر فهمیدن «نویسنده» استوار است و کجایی ادبیات در نسبتش با «مردم». با خلقی که درکی عمومی از «گنش» دارند. درکی عمومی از مفهوم. ماهی سیاه کوچولو، گرمی سوزان آفتاب را در پشت خود حس می‌کرد و لذت می‌برد. آرام و خوش بر سطح دریا شنا می‌کرد و به خودش می‌گفت: «مرگ می‌تواند خیلی آسان الان به سراغ من بیاید؛ اما من تا می‌توانم زندگی کنم. نباید به پیشباز مرگ بروم؛ البته اگر یک وقتی ناچار با مرگ روبه‌رو شوم که می‌شوم، مهم نیست. مهم این است که زندگی یا مرگ من چه اثری در زندگی دیگران داشته باشد...»

صمد در تنگ نمی‌ماند. بر رودخانه ارس شیرجه می‌زند و می‌میرد... ژیل دلوز این رفتار را چنین روایت می‌کند: «نویسنده با روان‌نژندی‌اش نمی‌نویسد و روان‌پریشی وقتی بر نوشتار چیره می‌شود که هیچ مسیری برای تخریب پیدا نشود. چه اینکه بیماری نه یک فرایند، بلکه توقف فرایند است؛ پس نویسنده به‌درستی نه در جایگاه بیمار که در مقام یک پزشک عمل می‌کند، مَر خودش را و جامعه را.» برخلاف تصور ابتدایی من خواننده، ماهی سیاه کوچولو، کاوش‌گر آگاهی نیست. او دمدام، یک گنش‌گر آگاه است. او می‌خواهد جهانی فارغ از هرگونه بازنمایی بیافریند.

اگر نگاه کنیم، ماهی‌ها پَر دارند. بالا می‌روند. آن‌ها دریا را فهمیده‌اند. ماهی‌ها در تُنگ نمی‌مانند!

تندگی، زنانگی، امید، آفرینش و آزادی. چشم‌انداز اجرایی این اثر، چیدمان هنری است و چگونگی آن:

نُه پارچه ضخیم دولایه، عرض صد و هشتاد سانتی‌متری که شش طاقه آن‌ها هر کدام ارتفاعی ده‌متری دارند و سه طاقه دیگر پنج‌متری‌اند. با تاش‌های رنگی خاکستری اکسپرسیو، پتینه شده‌اند. بُرش‌های عمودی بر قامت این بوم‌های مرتفع، چنان زخم‌های ترمیم‌شده با بخیه‌ها و نوش‌داروهایی تاریخ‌مند نقش بسته‌اند و ماهی‌هایی برگرفته از تصویرگری فرشید مثقالی در کتاب ماهی سیاه کوچولو به قلم صمد بهرنگی، بر تن این رودخانه نُه‌گانه در حال شناکردن‌اند. این قسمت از آفرینش هنری در وید GB از سقف طبقه سوم مرکز تجاری آپال آویزان است. اینجاست که هنرمندان به سراغ دید مستقیم مخاطب در ارتفاع رفته‌ایم. حدفاصل پله‌برقی ورودی غربی و آسانسور GB که چند سالی است هفت‌سین‌های نوروزی را در این مجتمع میزبانی می‌کند، قسمتی از بُرش مفهومی اثر خواهد بود. چنان‌که در واقع هنرمندان اثر پیش رو، حالا در همین مکان، سفره‌ای گسترانده‌اند برای پذیرایی از نگاه و فرهیختگی خلق.

سیصدویازده تُنگ ماهی پُر آب با ابعاد مختلف در کف و روی بستری سفیدرنگ چیده شده است. تا مابازای انعکاس سیصدویازده ماهی پارچه‌ای با میانگین طول چهل سانتی‌متر باشند که از سقف آویزان شده‌اند. طراحی ماهی‌ها متناسب با هویت بصری چیدمان قسمت نُخست صورت گرفته است. هنرمندان، ماهی‌ها را پس از دوخت با الیاف پسماند صنعت نساجی پُر کرده‌اند. سالن مربع روبه‌روی پله‌برقی‌های ورودی غربی وید GB میزبان چیدمانی متفاوت است.

دویست و پنجاه تُنگ، چنان چیدمان دوم، بر زمین تکیه زده‌اند؛ اما یک ماهی بزرگ به‌طول سه متر با تکنیک بافت، پارچه و تپستری در زیرگروه فایبرآرت اجرا شده و قرار است که جایگزین سیصدویازده ماهی قبلی باشد. از سقف آویزان کرده‌اند و حالا آبژکتیوی دیگر به صحنه اضافه خواهد شد. «زن» یا همان انسان معاصر مطالبه‌گر. اینجاست که رسانه مکمل با نقش مفهومی‌اش رُخ می‌نماید. هنرمند زن، پرفورمنسی را در ممارست برای زندگی به اجرا می‌نشیند. سوژگی این اجرا در فضای زیرین ماهی بزرگ جانمایی شده است. پرفورمر (بازیگر)، مادری را ماند که گیسوان آزادی را می‌بافد و زمان اجرا گزیده‌ای از تمام ساعت‌های ده روز آخر اسفند است. حق با شماست. پرفورمر کار



مردم سفره می‌چینند. ساعت، سیب، سنبل با سرما یا گرما. مردمی که سفره ندارند؛ اما لابه‌لای چیدمان دیگران، خودشان را جست‌وجو می‌کنند. امیدهایشان را. تنهایی‌شان را. عزیزانشان را که نیستند شاید! یا چه خوب که هنوز سفره‌ها نشان از بودن دارد! نشان از ماهی‌هایی که هرچه می‌کنیم به خطا نسلشان هنوز منقرض نشده است. ماهی‌ها پرواز می‌کنند. کمی عمیق‌تر







شاید تنها سخن باقی مانده دربارهٔ این اجرا دلایل جانمایی ارائه باشد. کارگردان و کیوریتور (نمایشگاه‌گردان) این آفرینش، مستند بر توصیهٔ مارکس به گرفتن سهم فرهنگ و هنر از سرمایه، باور دارد که دست‌کم برای تأمین هزینه‌های تولید اثر و نه حتماً (و انگار نه به این زودی‌ها) درآمد، باید ترکیب همکاری قدرت و سرمایه را برهم زد و دل‌خوش به جایگزینی شد و از دیگر سو حذف تنش‌های دریافت مجوز شهری و نهادهای حکمرانی با رجوع به مکانی خصوصی اجتماعی نیز می‌تواند از دلایل اصلی انتخاب یک مجتمع تجاری باشد. چه اینکه کتراتست (تباین) و تقابل دمام حتی در زمان اجرا مابین کاپیتالیزم جاری در مکان و مصرف و توده، انگیزهٔ این جانمایی را برای ایشان به شدت افزایش داده است. که البته و منصفانه این میزبانی و همکاری تمام‌قد از سوی مرکز تجاری اُپال ستودنی است.

ماهی‌ها در تُنگ نمی‌مانند؛ ارائه‌ای چندرسانه‌ای در هنر عمومی  
 پرفورمنس، دوخت و بافت، طراحی، حجم و چیدمان: نرگس محمدیان  
 چاپ، طراحی، نقاشی، حجم و چیدمان: زهرا حبیبی خسروشاهی  
 پیانیست: آرش سلامیه  
 کیوریتور و کارگردان: امیر وارسته  
 به‌اهتمام عباس حبیبی و تهیه‌کنندگی مرکز تجاری اُپال  
 موشن‌گرافی: شقایق حسین‌آبادی  
 دستیاران: زهرا مقیسه، ریحانه شرافتی، شقایق حسین‌آبادی،  
 دنیز مختاری، غزاله رضایی، سمیرا بادامی، مریم بنی‌فاطمه

سخت و پُرفرآیایی داشته است؛ اما این تعمد در تنبیه فریگی، نقشی محوری در مفهوم تزکیه‌مند این اجرا دارد. ویدئوول‌های چندثانیه‌ای همسان با هویت بصری پروژه ساخته شده است که در تمام زمان‌های بازبودن درهای ساختمان، تنها محتوای بصری است که از همهٔ مانیتورهای (صفحه‌نمایش‌های) مرکز تجاری پخش می‌شود. ویدئومپینگ نمای بیرونی ساختمان نیز نمایشگر ماهی قصهٔ این آفرینش هنری است تا همهٔ نسبت‌های تصویری در یک اجرای عمومی بزرگ رعایت شده باشد.

ماهی‌ها در ابتدا سیصد و سیزده تن بودند؛ اینکه چهار ماهی قبل از اجرا پروازشان را پس می‌زنند، هیچ‌کجای تاریخ دریا ثبت نشده است. همهٔ روایت‌ها برای ماهی‌های پرند نوشته می‌شوند: نه فیگور اصلی، الهام‌شده از تصویرگری‌های فرشید مثقالی در ده‌ها نقش متفاوت جان گرفت. مُهر شد. کلیشه شد. چاپ شد و بر پرده‌هایی آبیاری شده به دست باغبان‌های قصهٔ ما نشست. پرنده‌ها اما، سیصد و یازده تن بودند. هریک متفاوت با دیگری. جان‌بخشی‌شان با زهرا حبیبی بود. اندامشان از غرب آمد و پولک‌هایشان از شرق. تابلوهایی نقاشی شده و رقصان، بدان‌سان که سوت کارخانه‌ای در تملک کارگران نواخته می‌شود و داس‌هایی که برای گندم در هوا چرخانده می‌شوند.

بی‌نیاز از هر تلاشی، باور مردم بر زنده‌بودن هنوز و همیشه ماهی سیاه کوچولوی صمد است. «کوچک» برای بهرنگی، آن‌چنان ناقواره است که باکرگی برای مریم! این زیبایی شناور در سفید بی‌جنسیت و ناراهبر محصور در کژی‌های مصرف. بزرگترین جاندار اقیانوس است. تمام سه متر طول و دو متر و هشتاد سانتی‌متر عرض و هفتاد سانتی‌متر عمقش را نرگس محمدی مادری کرده است. شنیدم که سپیده صدایش می‌کردند؛ اما چشم قرمز ماهی کجاست!؟

تُنگ‌ها خالی‌اند! یا ما دیر آمده‌ایم یا شرمشان از شعر فروغ این‌چنین از معنا خالی‌شان کرده است. «ای اتاق‌(های) بلور که مثل مردمک چشم مرده‌ها سرد(ید)...» در اینجا پانصد زندان است و در هر زندان، هزاران آب. مانده از مُردگان جور یا ناجور! زن می‌آید. زن آمده است. زن آماده است. تمام دیوارهای سرمایه زیر قدم‌هایش می‌لرزد. گیسوانش را به بلندای شب بافته است. چهل سال از گار! چهل هزار سال از گار!

تمام دریاها کِل می‌کشند انگار. او همان نگاه گم‌شدهٔ ماهی است. او در ماهی نشسته است. خودش را بر ماهی وصله می‌زند و چشمانش را... وای از چشمانش! وای! تاکنون مارش عزا این‌قدر شبیه نوای نی‌لبکی نبوده است. سرشار از امید؛ چنان‌که دست‌فروش کنار ساحل، تمام کتاب‌هایش را تنها در چهار ساعت فروخت. رُمان زندگی. منظومهٔ آزادی و ماهی‌هایی که در تُنگ نمی‌مانند! درندگان دریا بیش از تصور ما حقیر و بی‌تأثیرند. هیچ‌چیز تصادفی نیست. مردم هیچ‌گاه متوقف نمی‌شوند.